

## دو نوع آزادی و اختیار

آدمی غریزاً دلش می‌خواهد هر کاری که می‌خواهد بکند و همه امیال و هوس‌هایش را محقق سازد و در این راه هیچ مانعی نداشته باشد و این همان معنای آزادی در نزد عامه بشر است که در جهان مدرن پرستیده می‌شود. که این نوع آزادی در نقطه مقابل امر تقوا و خویش‌داری و فضیلت انسانی قرار دارد و تعداد اندکی از انسان‌ها پیرو این نوع آزادی هستند یعنی آزادی از اراده شخصی و بولهوسی! چرا که انسان‌های بولهوس و بی‌تقوا به سرعت بواسطه اعمال و بولهوسی‌ها و آزادی‌های بی‌قید و شرط خود به بند کشیده شده و بنده هوس خود می‌شوند که هر هوسی تبدیل به یک عادت و اسارت و ذلت و عذاب می‌شود. همان‌طور که همه این عادت‌ها در نیمه دوم عمر تبدیل به انواع بیماری‌ها می‌شوند که دشمن اراده آزاد فرد هستند و او را از حداقل ارضای نیازهای غریزش منع می‌کنند. یعنی آزادی اراده و هوس تدریجاً تبدیل به آزادی ضد آزادی می‌شود آزادی ضد اراده! در حالی که تقوا و خویش‌داری موجب رهایی انسان از نیازهای مادی و حیوانی است آزادی از اسارت دنیا و نیازهای دنیوی و اشیای پیرامون و آدم‌های روابط و عواطف زندگی ما! زیرا هر چیزی را که در دنیا دوست بداری و بپرستی عاقبت بنده و اسیرش می‌شوی که کل اراده تو را زندانی خود می‌سازد.

پس دو نوع آزادی داریم: آزادی اراده و آزادی از اراده! و این دو آزادی به لحاظ معنا و محتوا ضد یکدیگرند. در آزادی اراده تدریجاً اراده به بند کشیده می‌شود ولی در آزادی از اراده (تقوا) اراده به آزادی می‌رسد و از اسارت حیاط مادی خروج و عروج می‌کند و الهی و آسمانی و روحانی می‌شود.

هر انسانی همچون همه حیوانات دیگر در قلمرو امکانات و شرایط مادی خود می‌تواند هر کاری که می‌خواهد انجام دهد و در این امر نیازمند هیچ علم و هنر و فضیلتی نیست زیرا این عملی کورکورانه و عکس‌العملی است. ولی هنر و علم و فضیلت و قدرت در آن است که برخلاف اراده خود عمل کنی و ضد آنچه که می‌خواهی باشی یعنی ضد خود باشی و از خود فرا روی و از خود رها شوی! اینست انسان! انسان آنست که بر خود فائق آید و این مستلزم نبردی عظیم و بی‌پایان است که آن را جهاد اکبر گویند! و این آزادی از اراده است که قلمرو ظهور همه هنرها و فضائل و ارزش‌های روحی و الهی است. آزادی از اراده است که موجب آزادی اراده می‌شود از اسارت حقارت‌ها و نیازهای مادی و حیوانی!

آزادی آنست که از شرّ خود و حقارت‌ها و ذلت‌ها و محدودیت‌های مادی و غریزی خود رها شوی نه اینکه اسیر این خود باشی و خودت را به تباهی بکشی! و لذا انسان براستی آزاد یک انسان باتقوا و ضد خود است که هیچ چیزی نمی‌تواند او را به دام اندازد و بنده خود نماید. و این آزادی حاصل بندگی خداست. فقط در اطاعت و بندگی خداست که اراده انسان هم الهی و جهانی می‌شود. و آنکه بنده خود شد بنده دشمنان خود شد یعنی بنده شیطان!

بخصوص عصر مدرن، عصر غوغای جهانی آزادیخواهی بشر است که به خاطرش جانفشانی می‌کند. آیا براستی منظورش از آزادی چیست؟ آزادی از چه اسارتی! آیا بشر مدرن آزادترین بشر تاریخ به لحاظ آزادی اراده و عمل نیست که به بسیاری

از امیال و آرزوهای ناکامش لباس عمل پوشانده است. پس چرا بیش از هر زمانی در تاریخ احساس اسارت می‌کند؟ اسارت در امیال و آرزوهائی که به کام رسیده‌اند اسارت در خوشبختی؟! اسیر بولهوسی! بنده اراده خویشتن!

در حقیقت، بشر مدرن در انتظار یک منجی است تا او را از شرّ خودش برهاند! شر بولهوسی‌ها و غرایز وحشی و افسارگسیخته‌ای که به جنون رسیده است و می‌رود که صاحبش را هلاک سازد. آیا کسی هست که این دیوانه را از شرّ آزادیش نجات دهد و او را به بند بکشد! اینست راز و معنای آزادیخواهی خونبار بشر مدرن! آزادی از شرّ آزادی!

هرگز فقر و گرسنگی و ناکامی‌های غریزی و حیاتی باعث خیزش و مبارزات آزادیخواهانه نبوده است. و اینست که طبقه متوسط و شکم سیر را قلمرو این مبارزه می‌دانند. یعنی هیچ‌کس برای آزادی‌های غریزی مبارزه و جانفشانی نمی‌کند بلکه برای آزادی از شرّ آزادی‌های افسارگسیخته مبارزه می‌کند بخصوص که این نوع آزادی فقط مختص طبقه حاکم باشد که طبقات پایین جامعه را لگدمال و تحقیر می‌کند. درست مثل مبارزه آزادیخواهانه مردم ایران که به انقلاب ۵۷ انجامید. درست آنگاه که قدرت حاکمه در اوج استبداد و اقتدارش قرار داشت و همه گروه‌های مبارزی که برای آزادی عقیده و بیان می‌جنگیدند به کلی از بین رفته بودند و لذا این انقلاب به سلطه همان طبقه لگدمال شده انجامید که امروزه در اوج بولهوسی‌های خود قرار دارند و لذا از درون در حال فروپاشی هستند و از شرّ آزادی‌های غریزی و حیوانی خود دچار خودبراندازی شده‌اند. همواره آزادی‌های افسارگسیخته غریزی به خودبراندازی می‌رسد به روش‌های گوناگون!

ولی مبارزه برای آزادی عقیده و بیان حاصل تقوا و خویشتن‌داری است نه محصول بولهوسی و شکم سیری و عیاشی! بلکه بزرگترین دشمنان آزادی عقیده و بیان همین بولهوسان و عیاشان هستند در لباس حمایت از شاه و شیخ که هر دو اسوه‌های عیاشی و بی‌تقوایی آشکار و پنهان می‌باشند اسوه‌های تن‌پروری و تنبلی! زیرا تقوا موجب بیداری اندیشه و وجدان بشر است.

آنکه بر پایین تنه‌اش مهار می‌زند و بر آن فائق می‌آید بالاتنه‌اش زنده و خلاق می‌شود و دل و ذهنش احیا می‌گردد و طالب آزادی بیان می‌شود که آزادی روابط معنوی و روحی است.

آزادی انسانی یعنی آزادی روح! و آزادی روح انسان یعنی رهائی دل و ذهن از اسارت در پایین‌تنه! آزادی ذهن از اسارت در شکم و آزادی دل از اسارت در عورت! و اینست آزادی انسانی که حاصل تقواست. تقوا یعنی خویشتن‌داری در مقابل بولهوسی شکمی و زیرشکمی! یعنی خروج دل و ذهن از سقوط در پایین‌تنه! و تقوا مقدمه واجبی برای این خروج است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۵/۰۵